

سفرنامه ملگونف

دکتر ایرج وامقی

سفرنامه ملگونف به سواحل جنوبی دریای خزر. تصحیح و ترجمه مسعود گلزاری. تهران. انتشارات دادجو. ۱۳۶۴. ۵۱۸ صفحه.

*

سفرنامه ایران و روسیه. تألیف عزالدوله. ملگونف. به کوشش محمد گلبن. فرامرز طالبی. تهران. دنیای کتاب. ۱۳۶۳. ۲۵۶ صفحه.

بی تردید بهترین ره آوردی که فرنگیان از سفرهای خود در مشرق زمین برای هموطنان خود برده اند، همین سفرنامه‌ها بوده و بعد از گذشتن چندین سال، مترجمانی این ره آورد را به خودمان باز می گردانند. بدین طریق می توان گفت که سیاحان سفرنامه نویس دارای دو ثواب هستند: یکی اینکه به ملت خودشان و دولت و مملکت خودشان خدمت کرده اند که ما شرقیها را به آنها شناسانده اند و راه و روش غارت و چپاول ما را به آنها یاد داده اند، یا اینکه در جغرافیای ما تحقیقات مفصل کرده اند و راههای نفوذ را برای روزهای مبادا به هموطنان خود نشان داده اند که وقت آمدن بدانند از کدام راه باید آمد و کدام تنگه و گردنه و جنگل ورود مانع راهشان است، باری این ثواب اول است که به سیاست خودشان خدمت کرده اند؛ ثواب دوم اینکه، خوب اگر ما عاقل باشیم، همان استفاده‌ها را خودمان هم می توانیم ببریم، بویژه امروز که آن آنها از آسیابها افتاده و استعمار دیگر وجه نظامی خود را از دست گذاشته و به شیوه‌هایی عمل می کند که اصلاً محتاج شناختن کوه و دره و رود و چشمه ما نیست. حاجی باباهای اصفهانی هم سالهاست مرده و تن به خاک سپرده اند و گزارشهای خفیه نویسان هم آشکارا چاپ می شود. امروز نسل و نسلهای تازه ای پیدا شده اند که با نسلهای پیشین تفاوت عمل دارند و

فرنگیها ناچارند درباره آنها مطالعات تازه تری بکنند و در نتیجه شیوه‌های تازه تری بزنند. حالا دیگر استعمار به همان معنای علمی اولیه خودش باز گشته، یعنی به «صدور سرمایه» و بدون دخالت سرباز و سرنیزه. بنابراین باید راه و چاههای گذشته سرمایه را از مرز و به استعمار کشیدن مردم را در داخل مرزهای خودشان و به دست بزرگان خودشان، بدون کمترین احساس حقارت، بشناسد... که می شناسد.

اما، موارد استفاده این سفرنامه‌ها اگر واقعاً برای خوانندگان اصلی و اولیه. که همان فرنگیان و دولتهای آنها باشند. به پایان رسیده باشد برای ما ایرانیان. و به طور عموم شرقیان. نه تنها به پایان نرسیده بلکه تازه اول کار است و لازم است که آنها را به زبان فارسی برگردانیم و به دست هموطنان بدهیم تا بخوانند و به محک نقادی بزنند و آنگاه در این آینه‌های چند جهتی خود را و پدران خود را و کشور و ملت خود را ببینند، محاسن و معایب خود را دریابند، از گذشته‌ای که يك بیگانه دیده و تصویر نسبتاً دقیق آن را برای ما رسم کرده عبرت گیرند و به آینده‌ای که بر خرابه‌های آن گذشته ساخته‌اند یا خواهند ساخت بنگرند. یا در تاریخ و جغرافیا و جغرافیای تاریخی میهن کهنسال خود به کمک نوشته‌های آنان مطالعه به عمل آورند.

سیاحانی خارجی که درباره ایران کتاب نوشته اند، دو گروه اند. يك گروه کسانی که به سابقه ذوق و علاقه و اشتیاق کنجکاوانه خود دست به سفر زده و آنچه دیده و برداشت کرده اند به قلم آورده اند و می توان نوشته آنها را از شایبه حب النفس خالی یافت. گرچه، گاهی برای جلب توجه بیشتر خوانندگان و مردم مغرب زمین، دروغهایی به هم بافته اند که از این بابت خدا از سر تقصیراتشان بگذرد. ولی خواننده ایرانی از آنها به هیچ وجه. لااقل برای خودشناسی. بی نیاز نیست؛ و اگر آن مسافران حسن نیت داشته اند، دیگر نور علی نور است.

يك گروه دیگر مأموران دولتی کشورهای اروپایی بوده اند که اطلاعاتی جهت دولت خود. چه دارای مطامع استعماری و چه بدون آن مطامع! گردآوری کرده اند که به گمان نویسنده این سطور، چون کارشان مخاطب مشخص داشته. یعنی دولتهای آنها. طبعاً اطلاعات گردآوری شده توسط آنها، متقن تر و قابل

قفقاز». اما این مأمور دولت، غیر از ثبت و ضبط دقیق آنچه دیده، برای نوشتن کتاب از منابع و مآخذ فراوانی هم استفاده کرده و در یکصد و بیست و پنج سال پیش از این (یعنی ۱۸۶۳ م.) مآخذ مورد استفاده خود را در فهرستی بدین صورت طبقه‌بندی کرده است:

الف) تاریخ و جغرافیا: هجده کتاب خطی دستنویس و پانزده کتاب چاپی؛

ب) زبان‌شناسی: پنج کتاب؛

ج) سکه‌شناسی: سیزده کتاب.

این منابع، به زبانهای مختلف از فارسی، عربی، روسی، انگلیسی و آلمانی است و منابع عام او به زبان روسی مشتمل بر یکصد و هجده کتاب است. به این ترتیب، بر روی هم، بجز تحقیقات شخصی، کتاب دارای پشتوانه‌ای است از یکصد و پنجاه و چهار کتاب تحقیقی. این آمار را از این جهت دادم تا اهمیت و عظمت کاری که یک مأمور دولت، برای کشور خود انجام داده است تا اندازه‌ای روشن شود. همین آدم، تازه این کار بزرگ را تنها «راهنمایی می‌داند برای کسانی که در آینده درباره این منطقه مطالعه می‌کنند» (مقدمه مؤلف، ص ۴۰ و پنج).

این کتاب نخست بار در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه، در سال ۱۲۷۷ هجری قمری (؟) توسط «مترجم دولتی» به نام «پطرس» - که هیچ آگاهی دیگری از او در دست نیست - به فارسی ترجمه شده ولی به چاپ نرسیده است، و در همین چند سال اخیر است که دوبار چاپ و منتشر شده. بار اول، همراه با یک سفرنامه دیگر (سفرنامه عزالدوله) و در روی جلد آن آمده است: «به کوشش: محمد گلبن - فرامر زطالبی» (مشکل بتوان دریافت که مقصود از این کوششی که آقایان کرده‌اند چه بوده است!) و ما ناگزیریم به عللی که خود خواننده قطعاً متوجه خواهد شد از این نخستین چاپ نیز سخن به میان آوریم. چون عقیده داریم که چاپ کنندگان آثاری از این دست که نامشان به عنوان مصحح یا اهتمام‌کننده یا کوشنده، یا هر عنوان دیگر می‌آید، مسئولیتشان به هیچ وجه از نویسنده اثر کمتر نیست و گاهی حتی بیشتر است.

بدیهی است که چاپ‌کننده کتابی اینچنین، باید بداند که کتاب در زمان ناصرالدین‌شاه و قطعاً برای مطالعه شخص شاه ترجمه شده، بنابراین فرض این خواهد بود که از معایبی که فهرست وار می‌آید، خالی نیست و بر مصحح است که درباره این مفروضات تحقیق کند و تنها پس از رفع این معایب به چاپ آن بپردازد و به دست خواننده بسپارد. اما معایب:

۱) ممکن است مترجم زمان ناصرالدین‌شاه - در اینجا پطرس - سواد فارسیش کمی بلندگو نتوانسته باشد درست کتاب را ترجمه کند. مصحح یا باید ترجمه را تصحیح می‌کرد یا اشتباهات مترجم را در جایی متذکر می‌شد. ممکن است مصحح زبان اصلی ترجمه



اعتمادتر است، چون به هر حال دولت خود را نمی‌خواستند که فریب دهند. به همین دلیل نوشته‌های گروه دوم برای ما بیشتر قابل استفاده است، و ما که دولتهایمان در این زمینه‌ها چندان هنری بخرج نداده‌اند از اینها بیشتر و بهتر می‌توانیم استفاده کنیم. مثل گزارش ژاک دومرگان و مطالعات جغرافیایی هیئت همراه او درباره ایران^۱. کتابی که به گفته مترجمش: «همه کسانی که در طی نیم قرن اخیر درباره جغرافیای ایران مطالبی نوشته‌اند، مخصوصاً اگر طالب این نکته هم بوده‌اند که نوشته خود را حتی الامکان از مطالب جغرافیایی علمی غنی سازند بنحوی از انحاء، مستقیم و غیرمستقیم، مدیون ژاک دومرگان‌اند».

اما درباره کتاب مورد بحث ما، یعنی سفرنامه ملگونف که «کتابی است در جغرافیای تاریخی سرزمینهای جنوبی دریای خزر، همراه بناها و آثار تاریخی و سلسله‌های محلی و جدول سنواتی این سرزمین [ها] از صدر اسلام تا اواسط حکومت صفویه» (نقل از دیباچه مترجم - ص یازده) و «هنوز بعد از سالها این اثر همچنان در اکثر دانشگاههای بزرگ دنیا، بویژه کشورهای که با ایران‌شناسی و زبانهای شرقی سروکار دارند مانند روسیه شوروی، آلمان، انگلستان و فرانسه، یکی از منابع و مآخذ شناخت این پهنه است» (همان، ص پانزده).

نویسنده این سفرنامه یکی از مأموران دولتی روسیه تزاری بوده است و مشوقش در نوشتن کتاب «نماینده امپراطور در



است: «اوکتامبر» (سطر ۶)، «اوکتا بر» (سطر ۱۱)، اکتمبر (سطر ۱۴). حالا کدام صورت اصلی است خدا عالم است. اما گفتنی است که مصححان در ذیلی بر سطر ششم توضیح داده‌اند که کلمه به صورت «اکتبر» نیز آمده است، اینهم شکل چهارم!

خوب واقعاً چه کوششی از طرف «کوشندگان» در چاپ این کتاب به کار رفته است؟ اگر همان نسخه دستنویس را به صورت عکسی چاپ می‌کردند بهتر نبود؟ دست کم تا این حد دردآور، غلط چاپی نمی‌داشت.

باری، نویسنده این سطور، که علاقه وافری به گردآوری و مطالعه سفرنامه‌های خارجی‌ان درباره ایران دارد، این کتاب را پیش از این خریده ولی به صراحت باید بگوید که نتوانسته بود همه آن را مطالعه نماید و به ناچار به کناری افکنده بود؛ زیرا بسیاری از جملات و عبارات را نفهمیده و تعداد فراوانی از اعلام را اصولاً درنیافته و غلطهای سرسام‌آور چاپی خواندن کتاب را برای او غیرممکن کرده بود، و تنها، در همین اواخر، یعنی پس از به دست آوردن چاپ و تصحیح دیگری - و به معنی واقعی کلمه - از کتاب توسط آقای «مسعود گلزاری» بود که دریافت کار پطرس تا چه اندازه ناقص و معیوب بوده و «کوشندگانی» که نامشان در پشت جلد آمده تا چه حد کار را و خوانندگان بی‌گناه را دست کم گرفته‌اند و درست به همین سبب بود که نویسنده این سطور که

را نداند و یا نتواند متن را با یکی از ترجمه‌های قابل اعتماد کتاب به یک زبان خارجی دیگر تطبیق دهد. در این صورت بهترین کار این است که از خیر چاپ کتاب بگذرد و بگذارد آنرا برای اهل فن. چه واضح است که غرض از چاپ چنین کتابی پی بردن به شیوه فارسی نویسی یک مترجم - احیاناً ارمنی - دوره ناصری که نیست؛ بلکه اطلاعات و معلومات مندرج در آن کتاب مورد نظر است و اگر مترجم نتوانسته باشد این معنی را به دست دهد. این ترجمه ضررش از نفعش بیشتر است.

۲) مترجمی که کتاب را برای ناصرالدینشاه ترجمه می‌کند، طبعاً اگر موارد انتقاد آمیزی در کتاب وجود داشته باشد که ممکن است به تریخ قبای دستگاه حاکم بر بخورد، بی‌تردید آن را حذف خواهد کرد و بر سر بی‌دردش دستمال نخواهد بست.

۳) چنین مترجمی در دستگاه استبداد ممکن است برای خوشامد شاه، عمله واکره استبداد یا حتی سفارت فخیمه روس - که در این زمان پرنس دالگورکی با تمام قدرت بر آن حکومت می‌کرد - مطالب تملق آمیزی نیز به کتاب اضافه کند. این معنی به هیچ وجه بعید نیست.

۴) مهمتر از همه، مسئله نامهای خاص و بخصوص اماکن جغرافیایی، همیشه و تا آنجا که این بنده دیده است، بزرگترین گرفتاری مترجمان این گونه آثار را تشکیل می‌دهد. اینکه «حمید» را «حامد» بنویسند از پیش یا افتاده‌ترین آنهاست. از این گذشته، مؤلف نیز ممکن است به هر دلیلی نام خاصی را به اشتباه نوشته باشد یا به دلیل نداشتن حرفی در الفبای خود برای برخی صوتهای زبان دیگر آن را به صورتی نقل کرده باشد که با صورت اصلی تفاوت دارد. (مثل x در خط روسی که «خ» است ولی چون حرفی برای صوت «ه» در الفبای روسی نیست در واژه‌های بیگانه به جای این صوت از همان x (خ) استفاده می‌کنند) یا نبودن تفاوت بین مصوتهای \bar{a} و \hat{a} - در همین کتاب «گلشن» شده است «گلشان».

به هر حال، تصحیح تمام این موارد، و موارد دیگری که ممکن است پیش بینی نشده باشد بر عهده مصحح است. بر عهده اوست که همان طور که گفتیم کتاب را با متن اصلی مقایسه کند و پس از رفع معایب به چاپ برساند. کتاب را یکی نوشته، دیگری ترجمه کرده، یک نسخه دستنویس آن را شخص سومی در گوشه کتابخانه‌ای پیدا کرده و از روی آن رونویسی تهیه دیده و سپرده است به چاپخانه و احیاناً نمونه‌های چاپی را هم تصحیح کرده - ولی افسوس که در این کتاب همین آخرین کار نیز انجام نشده است. تنها برای نمونه عرض می‌شود که در ص ۸۳، در هشت سطر کلمه «اکتبر» (نام ماه فرنگی) به سه شکل زیر آمده

خود و خوانندگان - یعنی در واقع خریداران - دیگر کتاب را تحقیر شده - توسط «کوشندگان» محترم - می دید، تصمیم گرفت این دو کتاب را با هم مقایسه کند و نتیجه مقایسه و کار مصحح چاپ دوم را در معرض قضاوت همگان بگذارد. و اما چاپ دوم، یعنی آنکه «مسعود گلزاری» تصحیح و تکمیل و ترجمه کرده است. بیا و ببین که تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟ قبل از مقایسه دو کار، لازم است خصوصیات کار گلزاری را بررسی کنیم:

او - به طوری که در مقدمه کوتاه خود می نویسد - در سال ۱۳۵۱ ترجمه پطرس را تصحیح کرده و با «پانویس و اضافات لازم و مورد نیاز» برای چاپ آماده نموده اما به دلایلی آن را چاپ نکرده و بعدها در انگلستان بوده که به واسطه دوستان دانشگاهی آلمانی خود از وجود ترجمه ای از آن به زبان آلمانی اطلاع یافته و با مطالعه آن ترجمه متوجه معایب و نواقص فراوان کار پطرس شده و بویژه که متن روسی را هم در بازگشت به تهران به دست آورده و به همین مناسبت می گوید: «چقدر جای خوشحالی است که کتاب بدان صورت چاپ نشد». سپس ترجمه پطرس را دقیقاً با متن ترجمه آلمانی و پس از آن به کمک يك استاد زبان روسی - خانم دکتر جزنی - بامتن روسی مطابقت کرده و نواقص ترجمه پطرس را از نو ترجمه و به آن اضافه نموده و به همین کارها بسنده نکرده و... بهتر است از قلم خودش بخوانیم: «به خاطر آنکه ترجمه کتاب دوگانه نباشد بارها و بارها ترجمه پطرس خوانده شد تا ترجمه نشده هایی که بایستی ترجمه و بدان افزوده شود همان حالت ترجمه پطرس را داشته باشد، اضافه شده ها در داخل دوا برو (پرانتر) قرار داده شد تا خواننده گرامی را راهنما باشد. بدین ترتیب، هم پاس ترجمه پطرس نگاه داشته شد و هم کتاب تقریباً کامل گردید» (ص ۱۴، دیباچه). باز هم از قلم خود او: «پطرس علاوه بر اینکه امانت در ترجمه را حفظ نکرده خیلی راحت از کنار بخشهایی از کتاب که بسیار حائز اهمیت می باشد گذشته است. مانند نام محلی درختان، میوه ها، رستنیها و سبزیها در آخر بخش مازندران و ترانه های گیلانی در آخر بخش گیلان و فواصل و آمار و گفتنیهای بخش ترکمان و آشوراده...» (همان). اینجاست که مسئولیت مصحح معلوم می شود و گلزاری این را بخوبی درک کرده. اما چیزی که باعث شگفتی می شود این است که وقتی او ترجمه آلمانی را پیدا کرد و بعد متن اصلی را، در تطبیق آنها با هم، دریافت که ترجمه پطرس تا چه اندازه با اصل فاصله دارد، و با وجود اینکه در ابتدا تصمیم گرفته بود که از خیر ترجمه پطرس بگذرد و کتاب را از سر نو خود ترجمه کند، چرا این کار را

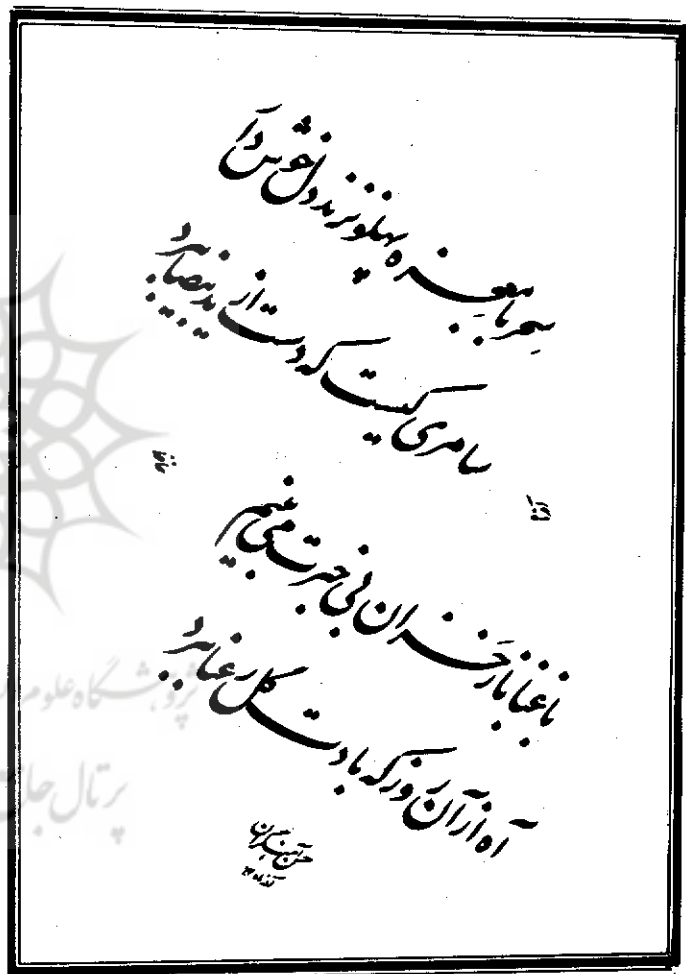
نکرد؟ چرا چنین رنجی را بر خود هموار نمود؟ رنجی که هر کس اندکی بدان توجه کند آن را بسیار بیشتر از ترجمه مجدد کتاب می یابد؟ در واقع او یکبار دیگر کتاب را ترجمه کرده تا توانسته ترجمه نشده های پطرس را پیدا کند و در بین دو کمانك قرار دهد و چندین بارانشای پطرس را مطالعه کرده تا ملکه ذهنش شود و دوگانگی در سطور کتاب به چشم نخورد. گلزاری توضیح نمی دهد که چرا از تصمیم اولیه خود که کار را بسادگی به انجام می رساند عدول کرده ولی می توان به حدس گفت که او بیش از اینها که برשמردیم ادراك واحساس مسئولیت دارد. حق مترجم اولیه نباید ضایع گردد. پطرس هر که بوده و هر چه بوده و هر قدر عیب و نقص در کارش بوده، آدمی است متعلق به یکصد و بیست سال پیش از این و دستش از دنیا کوتاه. شاید بهتر از این نمی توانسته کار را سر و سامان دهد، این نهایت وسع او بوده. زحمتی کشیده و رنجی برده، چرا باید حق او را - گرچه یکلی ناشناس است و میراث خواری ندارد که گریبان آدم را بگیرد - نادیده بگیریم؟ بله، او حقی دارد و حق را باید ادا کرد.^۲

آنگاه، با این همه دشواری کار، برای کتاب فهرستهایی ترتیب داده که می توان بی اغراق ادعا کرد که تقریباً در کتابهای چاپ شده در ایران بی سابقه است.

تصور می کنم می شود از سازمانهایی که در همه کارهای چاپ کتاب دخالت می کنند - و لابد طبق قانونی این کار را می کنند - این عمل خیر را هم به آن قانون نشان اضافه کنند و هر ناشری را به چاپ فهرست اعلام در این نوع کتابها متعهد و ملزم کنند. باری، لازم نیست این حقیر در باب فواید فهرست اعلام، برای اهل فضل و تحقیق توضیح اضافی بدهد اما فهرستهایی که مصحح کتاب، یعنی مسعود گلزاری، تهیه کرده چیز دیگری است. این فهرستها چنان به اهمیت و ارزش کتاب افزوده که می تواند مورد استفاده محققان مختلف که در مسائل مختلف کار و بررسی می کنند قرار گیرد.

نخست فهرست اعلام است و پس از آن فهرست اماکن که بر روی هم حدود یکصد و ده صفحه را اشغال کرده و در حدود شش هزار و پانصد نام را در بر می گیرد. این فهرست را اغلب ناشران معتبر تهیه و چاپ می کنند و از ضروریات است؛ اما مصحح دانشمند ما، علاوه بر این دو فهرست، دوازده فهرست دیگر ترتیب داده که ذیلاً آنها را معرفی می کنیم و بر این مبناست که ادعا می کنیم در کتابهای چاپ ایران بی سابقه و یا، دست کم، کم سابقه است.

مؤلف کتاب - یعنی ملگونف - ضمن بررسیهای خود، اشارات مفصلی به تاریخ این سرزمینها دارد. حوادث تاریخی این سرزمینها را شرح می دهد و مصحح تمام حوادث تاریخی مندرج در کتاب را با تاریخ آن حوادث، در يك فهرست جداگانه آورده و در اقع يك «کرونولوژی» تاریخی مربوط به کتاب ترتیب داده و کار مراجعه را برای اهل آن به نهایت تسهیل کرده است. کتابهای مورد استفاده موضوع فهرست جداگانه ای است. گرچه تعداد این کتابها فقط ۲۸ است ولی به هر حال نشان دهنده عمق کار او نیز هست؛ چه، علاوه بر اینکه بنای کاربر مطالعات و مشاهدات شخصی است، مسائل تاریخی رانیز از نظر دور نداشته و بیشتر کتابهای مورد استفاده او را باید از مأخذ خوب مربوط به گذشته سرزمینهای گیلان و مازندران دانست، مانند کتاب ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان) یا کتاب ظهیرالدین مرعشی (تاریخ گیلان و طبرستان). فهرست بعدی «مکتبها، ادیان، و طوایف» را در بر می گیرد.^۳ فهرست بعدی متعلق به «مشاغل ورتبه ها» است، اعم از مشاغل دولتی و آزاد و نظامی، چه ایرانی و چه غیر ایرانی. در این فهرست، همچنانکه می توان «سپهبد» را یافت (که بر بنده معلوم نشد مقصود مؤلف از سپهبدان تازیان، چه کسانی هستند. نگا: فهرست)، «ادمیرال» و «جنرال» را هم می شود پیدا کرد.^۴ پس از اینها فهرستی است تحت عنوان «کشاورزی و باغداری» که در برگیرنده نام کلیه نباتات وحشی و غیر وحشی و درختان و سبزیها و گلهایی است که مؤلف روسی در سیاحت خود با آنها برخورد کرده. در این فهرست، علاوه بر این، اصطلاحات محلی گوناگونی که برای مراحل مختلف کشت و برداشت يك محصول در آن نواحی متداول بوده و احياناً امروز بخشی از آنها فراموش شده آمده است. مثلاً در مورد برنج کاری این واژه ها و اصطلاحات را می توان یافت: «اوز (برنج)، برنج، برنجکار، بینج (شالی)، چرمه (نوعی شلتوك)، چرمه بینج، شالی، شالیزار، سالبکی (برنج زرد رنگ)، سرخ رزك (رزك بینج) (؟)، شاهك (نوعی برنج)، شلتوك، شلتوك گرده، اوج بینج (= سوس بینج) (؟)، گرم گرم (نوعی برنج) و غیره؛ بدرستی معلوم نیست چه تعداد از این اصطلاحات هنوز در زبان اهالی به کار می رود. البته بسیار بجا بود که همه این اصطلاحات زیر نام همان «برنج» می آمد که کار مراجعه کننده را آسانتر می کرد. نامهای حیوانات، پرندگان و حشرات فهرست بعدی را تشکیل می دهد که شامل یکصد و بیست نام است که بسیاری از این نامها برای مردم سایر نواحی ایران - و شاید تعدادی از آنها برای مردم بومی نواحی شمالی ایران نیز -



که به لحاظ ارزشهای فراوان آن برای نخستین بار چاپ و پخش می‌گردد» (ص ۱۵).

و نیز «سفرنامه... از چند نظر حائز اهمیت و ارزش می‌باشد: (۱) موقعیت تاریخی... (۲) موقعیت جغرافیایی... (۳) موقعیت اقتصادی... (۴) روابط اجتماعی...» و بدیهی است که استفاده از چنین کتابی مستلزم این است که اعلام تاریخی، جغرافیایی، کتابها، اعداد، ارقام و آمار ذکر شده در کتاب درست و صحیح به خواننده داده شود، در غیر این صورت همه آن «حائز اهمیت!» ها، هباوهدر است. وقتی شما به ندرت به يك نام درست برمی‌خورید، وقتی تعداد یکهزار و دویست اسب در يك محل، در کتاب تبدیل می‌شود به یکصد اسب (ص ۱۹۳)، چه اعتماد و اطمینانی برای اهل تحقیق نسبت به این کتاب و آمار و ارقام مذکور در آن به‌عنوان مرجع پیدا خواهد شد و اگر محقق بی‌نوابی به این سرهم بندی - به نام تصحیح - اعتماد کند چه بلایی بر سر کتابش و خوانندگان کتابش خواهد آورد. توجه بفرمایید، نام شخصی که به فرمان مهدی، خلیفه عباسی، به طبرستان آمده بود «سعید ابن دعلج» است (نگاه گلزاری، ص ۳۹)، ملگونف آن را به خط روسی «سعید ابن دلیج» نوشته؛ در دستنویس شده است «سعید ابن دلیج» (بطرس ابن شخص را نمی‌شناخته و از روی خط روسی بهتر از این نمی‌توانسته برگرداند، ارزش کتاب را هم به اندازه مصححان محترم نمی‌دانسته، سواد تحقیق هم نداشته و به‌رحال توقع زیادی نباید داشت)؛ اما مصححان محترم ما آن را کرده‌اند «سعید ابن ولیج» (ص ۱۱۴). جالبتر آنکه در فهرست اعلام، در آخر کتاب، يك بار آن را به‌صورت «سعید ابن دالچ» آورده‌اند و بار دیگر بصورت «سعید ابن ولیج» (ج به چ مبدل شده). اما برای اینکه رعایت امانت شده باشد می‌گوییم که «سعید ابن دالچ» فهرست مربوط است به ص ۱۱۰ ولی در آنجا اصلاً این نام نیامده و این خودش می‌شود يك غلط تازه! این نمونه‌ای از خروار است و باید عرض شود - بی‌اغراق - که گذشته از اینکه کمترین تحقیق مورد توقع، از طرف کوشندگان محترم درباره مطالب این کتاب نشده، هیچ صفحه‌ای را نمی‌توان یافت که خطاهایی از این دست در آن نباشد. يك نکته هم لازم به یادآوری است که «کوشندگان محترم» طی مقدمه خود گله‌ای از ناشری دارند که نام برده‌اند. می‌نویسند: «راقمان این سطور در اواخر سال ۱۳۵۶ این دو سند تاریخی (+ سفرنامه عزالدوله) را ویرایش نموده و طبق موافقت به یکی از ناشران روبروی دانشگاه (که نام نبرده‌اند) می‌سپارد (کذا). ناشر مدتی از چاپ آن سر باز می‌زند...» و ماحصل آنکه حاضر به چاپ کتاب نمی‌شود. وظیفه خود می‌دانم از ناشری که حاضر نشده است مظلمه‌ای چنین سنگین را بر دوش بگیرد. صمیمانه تشکر کنم.

امروز ناشناخته است. سپس فهرست اصطلاحات نظامی است و پس از آن فهرستهایی از «وسایل سفر»، «پوشاک، زیرانداز و مواد آن»، «واحد پول، وزن و اندازه» و بالأخره یکی از جالبترین فهرستها، فهرست «معماری و باستانشناسی و هنر» است. در این فهرست تمامی آثار کهنسال این ناحیه که احتمالاً برخی امروز بکلی از میان رفته است، راهنمای خواننده علاقمند به آثار باستانی خواهد بود. در این فهرست - چنانکه از نامش پیداست - اصطلاحات فن معماری نیز فراموش نشده است و سرانجام آخرین فهرست شامل «لغات، ترکیبات و اصطلاحات مدنیت» است. علاوه بر همه اینها، اضافات و تصحیحات مصحح است که هفتاد و هفت صفحه را دربر گرفته. در این بخش، رجال عهد که نامشان در سفرنامه آمده به اتکای منابع و مأخذ معتبر دست اول معرفی شده‌اند. شهرها و آبادیهایی که مؤلف از آنها گذشته نسبتاً به تفصیل شرح شده و بسیاری موارد دیگر.

بر همه اینها باید اضافه کرد که در پا صفحه‌ها، هر جا که لازم بوده، مصحح از روشن کردن ذهن خواننده خودداری ننموده و توضیحاتی بسیار مفید و متمتع آورده است. با همه اینها، مصحح در مقدمه کوتاهش، هیچ گرد خودستایی نگشته و آنچنان ساده از کنار مطلب گذشته که خواننده در بادی نظر نمی‌تواند به ارزش و اهمیت کاری که انجام شده است پی ببرد.

باری، این بود مختصری از مفصل آنچه درباره تصحیح و تکمیل و ترجمه این کتاب باید گفت و برای تکمیل فایده و معلوم شدن ارزش کار مسعود گلزاری بهتر است مقایسه‌ای به عمل آوریم بین محصول کار او و کوشش دو مصحح دیگر.

در مورد کتاب دوم - یعنی به کوشش محمد گلبن و فرامرز طالبی - کتاب شامل دو سفرنامه است. نخستین متعلق است به عزالدوله برادر ناصرالدین شاه که از تهران به مأموریت روسیه می‌رفت برای تهنیت تاجگذاری... و دومی همین سفرنامه ملگونف. درباره سفرنامه اولی هم گفتنی داریم، اما فعلاً ما را با آن کاری نیست. چنانکه پیش از این گفتیم، از این سفرنامه يك نسخه بیشتر به دست مصححان نرسیده که به قول آقایان به خط «شکسته نستعلیق بد» نوشته شده بوده. بنابراین، هر دو کتاب چاپ شده از روی همان نسخه است. با این تفاوت که یکی، يك مصحح (مسعود گلزاری) و دیگری دو مصحح (محمد گلبن و فرامرز طالبی) داشته و آن ضرب المثل معروف که «ماما که دوتا شد سر بچه کج در می‌آید» در حق این دومی بتمام معنی صدق می‌کند. مصححان دوگانه در مقدمه خود اهمیت کتاب را یادآور خواننده شده‌اند که «یکی از منابع مهم تاریخی - جغرافیایی است

باری، نخست باید از غلظهای چایی گیج کننده و فراوان آن یاد کرد که جان خواننده را به لب می‌رساند. غلظها بیشتر مربوط به اعلام است که دریافت اصل آنان از سوی خواننده تقریباً غیرممکن است. برای مثال در سفرنامه عزالدوله، ص ۳۱، نام کنسول روس را که «ولاسف» است «والدصوف» می‌بینیم، قبیل (یاقون بیل) که غاز وحشی است تبدیل شده است به «قیل» (ص ۳۰)، «سرژن» (یا سازین یا ساجن) که واحد طول است شده است «شیرین» (۱) (ص ۳۳)، نام مترجم وزارت خارجه روسیه که «پخی تی نف» بوده، شده «یحیی تی نف» (ص ۳۳)، اینها که اسمهای نامأنوس است و بعضی خارجی و جای خود دارد، در ص ۳۵ واژه فارسی سره «مادیان» یک جا، در سطر ۶، شده است «مادمان» و جای دیگر، در سطر ۱۲، شده است «تومان». می‌توان از همین چند نمونه، که با تورق مختصری نقل گردید، پی به خروار برد و فهمید که بر سر اعلام بیچاره کتاب چه آمده است. بسیاری از جمله‌ها را - به سبب وجود غلظهای فراوان - اصلاً نمی‌شود فهمید. عزالدوله از دختر حاکم یک شهرک روسی صحبت می‌کند که لباس «پتی روسین» (؟) در برداشته، می‌نویسد: «کمر بندی از پارچه قرمز داشت که پشت سرگره زده... و از جلو پارچه پهن مشبکی آویخته داشت که قبای آن عالی می‌نمود» (ص ۳۹). بدیهی است که قسمت آخر عبارت بی‌معنی است، مصححان محترم به کمک آمده و در زیر نویس توضیح داده‌اند که «متن: آن آلی می‌نمود» یعنی که در دستنویس بجای عالی، آلی بوده و این شاهکار تصحیح ایشان است، ولی فکر نکرده‌اند که چه دردی را دوا کرده است؟ «قبای آن عالی می‌نمود» یعنی چه؟ مطلب این است که متن اصلی درست است و آنکه ایشان «آلی» خوانده‌اند، «آبی» بوده! بیش از این به سفرنامه عزالدوله نمی‌پردازیم که پر است از این شیرین کاریها و می‌رویم بسراغ ملگوف:

در نخستین صفحه (۸۱) که یادداشت مترجم - اعنی پطرس خان - است، او پس از آوردن چند سطر القاب و عناوین برای ناصرالدینشاه (با چند غلط چایی) سخن را می‌کشاند به «میرزا سعید خان وزیر کل مهمام خارجه ایران» که بعدها لقب مؤتمن الملك گرفت و ظاهراً این ترجمه به اشاره و دستور او صورت گرفته است. مصححان گرامی برای جلوگیری از هرگونه اشتباه خوانندگان در پا صفحه راجع به این شخص مرقوم فرموده‌اند: «میرزا سعید خان مؤتمن الملك دومین وزیر امور خارجه در زمان فتحعلیشاه (؟)». وزیر اول نشاط اصفهانی بوده». پناه بر خدا! وقتی فتحعلیشاه جان به جان آفرین سپرد، این میرزا سعید خان هنوز بدنی نیامده بود.

اعلاط کتاب، وقتی با چاپ آقای گلزاری مقایسه شود، فراوان

است و در اینجا تنها به بعضی از نکات مهم آن اشاره‌ای می‌کنیم: (۱) اشتباهات پطرس مترجم، سقطات و افتادگیها و بخشهایی که اصلاً ترجمه نکرده.

(۲) دستنویس موجود، خود دارای اشتباهاتی بوده که مصححان متوجه آنها نشده و جایی هم که متوجه شده‌اند اشتباهی را با اشتباه دیگر جبران کرده‌اند نظیر آلی و عالی و آبی. (۳) غلظهای فراوان چایی.

غلظهای چایی همچنانکه گفته شد همه چیز را عوض کرده: قبایل «مردی و تهوری» شده است «مروی و پتوری» (ص ۹۶)؛ «لفور» شده است «لغور» (ص ۱۰۳) و جای دیگر «لافور» (ص ۱۱۵)؛ «جشنسف شاه» شده «حنف شاه» (ص ۱۰۴)؛ «پادوسیان» شده «پاووسیان» (ص ۱۰۵). سه غلط در یک کلمه؛ «فرخان» شده «فرهان» (۱۰۶)؛ «بندار» شده «تیدا» (ص ۱۰۷)؛ «با حرب» شده «باغزب» (ص ۱۰۷)؛ «طایفه زیاری» شده «زیادیرا» (ظاهراً نسخه نویس «... زیاری را» سر هم نوشته به صورت «زیاریرا» و مصححان هم از آن این شاهکار را ایجاد کرده‌اند). شما خواننده محترم ممکن نیست شخصی عرب را در هیچ منبعی با این نام عجیب و غریب پیدا کنید و بشناسید: «موسکالدین کبیر». مصححان ما هم نشناخته‌اند. می‌دانسته‌اند که خواننده هم نمی‌شناسد. فرصت و حوصله و بینش تحقیق هم نداشته‌اند. پس آن را همینطور آورده‌اند. اما گلزاری پیدا کرده که این شخص که مترجم ناصری و مصححان یکصد و بیست سال بعد نفهمیده‌اند کیست، مصقله بن هبیره [شیبانی] است.

(۱) افسوس و صد افسوس که ترجمه‌ای از این کتاب (توسط دکتر کاظم ودیعی) به فارسی شده است که روح نویسنده را هم معذب می‌کند چه رسد به خواننده! از نثر وحشتناک کتاب که بگذریم، بلایی بز سر اعلام جغرافیایی و غیرجغرافیایی کتاب آمده است که مسلمان نشنود و کافر نبیند! برای مثال در این ترجمه هشت بار نام «صحنه» (که شهرکی است در شصت کیلومتری شرق کرمانشاه) آمده در حالیکه در تمام آن موارد مقصود مؤلف «سنه» (سندج کنونی) بوده و مترجم ملتفت نشده است. مکانی به شهرت تاریخی دینور، شده است «دیناور» (ص ۲۴) و همچنین است در فهرست اعلام). تو خود حدیث مفصل بخوان! و تازه مترجم دکتر در علم جغرافیاست!

(۲) در حالیکه صدها کتاب را ناشران امروز تجدید چاپ کرده‌اند که نویسنده‌های آنها، حی و حاضر، در همین ملک زندگی می‌کنند و تره هم برایشان خرد نکرده‌اند.

(۳) که البته نویسنده این سطور نمی‌داند «اسرای ایران، اسرای ترکمن و اسرای روس» که در فهرست آمده ذیل کدامیک از چهار عنوان ذکر شده جا می‌گیرند؟ یا «اهالی بار فروش، و اهالی شهرهای دیگر»؟

(۴) موسیو هم در این فهرست هست؟